

زیست مجردانه؛ علل و زمینه‌ها (مطالعه‌ی موردی جوانان ساکن شهر تهران به روش گراند تئوری)

سید حسن حسینی^۱، مارال لطیفی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۱۸ تاریخ تایید: ۹۴/۳/۱۸

چکیده

تصمیم افراد به زندگی مستقل از خانواده (خروج از خانواده‌ی راهیابی بدون تشکیل خانواده‌ی فرزندآوری) و عملی کردن آن، در سال‌های اخیر به یکی از روندهای برجسته و قابل اعتنا در شهرهای بزرگ ایران تبدیل شده است؛ طبق آمار غیررسمی اعلام شده از سوی مدیر کل فرهنگی سازمان ملی جوانان در شهریور ماه سال ۹۰، حدود ۲۷ درصد جوانان در کلان‌شهرهای کشور زندگی مستقل از خانواده دارند، این نرخ در تهران به ۳۰ درصد می‌رسد و این آمار در حال افزایش است. تحقیق منتهی به این مقاله به مطالعه‌ی ابعاد گوناگون این نحو زندگی با استفاده از گراند تئوری پرداخته و در پی ارائه‌ی توصیفی فربه از آن بوده است. در این کار کوشیده‌ایم با استفاده از تکنیک مصاحبه به دیدگاه‌های افرادی که این نحو زندگی را در پیش گرفته‌اند، نزدیک شویم و به تاریخچه‌ی زندگی آنان دست یابیم و از این راه نحوه‌ی هویت‌یابی، استراتژی‌های مختلف افراد و خانواده‌ها در مواجهه با مسایل زندگی مستقل، جریان‌های منتهی به آن و عوامل تأثیرگذار بر این اقدام را شناسایی کنیم. زمینه‌ها و علل که در این مقاله از آنها یاد می‌شود، از این قرارند: زمینه‌ها: تقابل تهران و غیر تهران، تعارض با خانواده، تاریخچه‌ی خانوادگی شامل تنش در فضای خانوادگی و زمینه‌های تربیتی، تحصیل در شهری دیگر، برخورداری از انواع سرمایه‌ها، گسترش افق‌های پیش رو؛ علل: مشاجرات خانوادگی، دشواری ادامه‌ی زندگی با والدین، نداشتن قصد ازدواج، هویت‌یابی مستقل از خانواده. واژگان کلیدی: گراند تئوری، جامعه‌شناسی خانواده، استقلال از خانواده، مطالعات جوانان، مناسک گذار.

shhoseini@ut.ac.ir

maralatifi@gmail.com

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

مقدمه

دود شدن و به هوا رفتن هر آن چه سخت و استوار است، ویژگی بارز مدرنیته به شمار می‌رود و می‌توان گفت، جامعه‌شناسی نیز از اساس چیزی جز علم مطالعه‌ی مدرنیته نیست. سال‌هاست که انسان ایرانی در متن روندهای پرهیبت مدرنیته تغییر شکل عناصر مختلف محیط زندگی و ذهن خود را لمس می‌کند و شاهد شکل‌گیری مفاهیم و رویه‌های تازه بسیاری است و جامعه‌شناسی نیز افتان و خیزان در صدد مطالعه و شناخت همه‌ی این‌ها برآمده است. اکنون الگوی به نسبت تازه‌ای از رابطه‌ی فرد و خانواده در سطح جامعه سربرآورده و عده‌ی قابل توجهی آن را در زندگی خویش اعمال کرده‌اند و طبق آمارها تعداد آنان نیز در حال افزایش است.^۱ در چنین شرایطی و با توجه به اهمیت خانواده و طرز تلقی افراد از آن و نیز برخورد ایشان با این نهاد و تأثیر بالقوه‌ای که این تغییر در عرصه‌هایی چون ازدواج، فرزندآوری، مراقبت از سالمندان و تقاضای کار دارد، مطالعه‌ی این الگو و شناخت زوایا و ابعاد مختلف آن در تعمیق شناخت ما از جامعه‌ی ایرانی و پویایی‌های آن، به‌دست آوردن درکی بهتر از موقعیت کنونی و کسب بینشی نسبت به روندهای پیش رو مؤثر خواهد بود. از سویی نیز ارتباط این روند رو به رشد با برخی از موضوعات مورد توجه جامعه‌شناسی چون تغییر شکل خانواده و تأثیر اقتضاها و پی‌آمدهای مدرنیته در آن، هویت، روابط نسلی و تفاوت‌های نگرشی نسل‌ها، آسیب‌شناسی و انحرافات و همچنین مفاهیم پرکاربرد و مورد علاقه‌ی جامعه‌شناسی کلاسیک و متأخر از قبیل فردگرایی^۲، فردی‌سازی^۳، بازاندیشی^۴، سوژگی^۵ و نیز نظارت اجتماعی، جامعه‌شناس را کنجکاو شناخت آن می‌کند.

پیشینه‌ی تحقیق

در زمان انجام این تحقیق، جستجوها برای یافتن تحقیق یا مقاله‌ای ایرانی که مستقیماً به موضوع کار ما پرداخته باشد، بی‌نتیجه بود، اما تحقیقات خارجی بسیاری در این زمینه در دسترس بودن که در ادامه به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. طبق آمار غیررسمی اعلام شده از سوی مدیر کل فرهنگی سازمان ملی جوانان در شهریور ماه سال ۱۳۹۰، حدود ۲۷ درصد جوانان در کلان‌شهرهای کشور زندگی مستقل از خانواده دارند و این نرخ در تهران به ۳۰ درصد می‌رسد. و این آمار در حال افزایش است (<http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=120312>).

2. individualism
3. individuation
4. reflexivity
5. subjectivity

عمده ادبیات پژوهشی موجود در مقاله‌های انگلیسی‌زبان ترک خانه^۱ را مرحله‌ای عادی از مراحل گذار به بزرگسالی در نظر می‌گیرند (گلدشایدنر و گلدشایدنر، ۱۹۹۸). و وقوع آن پیش از ازدواج و در سنین پایین را اغلب حمل بر افزایش منابع اقتصادی می‌کنند که خود می‌تواند منجر به افزایش حریم خصوصی شود. کما این‌که برخی معتقدند هر عاملی که این فرایند را تسریع کند از آن روی که به رشد و توسعه مفهومی از خود^۲ یاری می‌رساند که مستقل از خانواده است و به این ترتیب فرایند گذار کودکان به استقلال را تسهیل می‌نماید، جنبه‌ای مثبت و سازنده دارد (همان به نقل از آکویلینو، ۱۹۹۱).

گلدشایدنر و گلدشایدنر در مقاله‌ی خود با نام «تأثیرهای ساختار خانواده‌ی دوران کودکی بر ترک خانه و بازگشت به آن»^۳ به این نتیجه رسیده‌اند که رشد و نمو در خانواده‌ای با ساختار غیر سنتی، احتمال ترک خانه‌ی والدین برای دستیابی به موقعیت‌های خانوادگی کم‌تر حمایتی -از جمله هم‌سکنایی^۴ یا پدر و مادری منصرف از ازدواج-^۵ در مقایسه با ازدواج را افزایش می‌دهد. این تجربه احتمال ترک خانه به‌منظور تحصیل را کاهش داده و احتمال ترک خانه به‌منظور دستیابی به یک نظم نیمه‌مختارانه^۶ که تأمین مالی اندکی در آینده برای فرد فراهم می‌کند را افزایش می‌دهد (نمونه‌ی این نوع اخیر عضویت در ارتش است).

در ارزیابی نهایی اما، ورود ناپدری / نامادری یا نابرداری / ناخواهری دو فاکتوری هستند که بیشترین میزان تأثیرگذاری بر ترک منزل والدین را می‌توان بدان‌ها منتسب دانست. جوانانی که در خانواده‌های این‌چنینی^۷ پرورش می‌یابند ۲۰ درصد بیش از سایرین احتمال دارد خانه‌ی پدری خود را ترک کنند. مسیرهایی که جوانان پس از خروج از خانه‌ی پدری در پیش می‌گیرند نیز تابعی از ساختار خانوادگی آنان است. به این ترتیب که پرورش یافتن در خانواده‌ای با ساختار غیرسنتی بیشتر منجر به ترک خانه به‌منظور رفتن به دانشگاه خواهد شد. آن دست جوانانی امکان برخورداری از چنین سرمایه‌گذاری از سوی والدین خود را پیدا می‌کنند که در کودکی از وجود هر دو والد خود برخوردار بوده باشند و به این ترتیب بیش از ۲۰ درصد بزرگسالان جوانی^۸ که هر دو والد بیولوژیک خود را در دوران کودکی تجربه کرده باشند

-
1. nest leaving
 2. self
 3. The Effects of Childhood Family Structure on Leaving and Returning Home
 4. cohabitation
 5. unmarried parenthood
 6. semiautonomous arrangement
 7. Stepfamilies
 8. young adults

خانه را به‌منظور ادامه‌ی تحصیل ترک خواهند کرد و از این نظر قابل مقایسه‌اند با نرخ ۱۰ تا ۱۵ درصدی جوانانی که در دیگر انواع خانواده‌ها پرورش یافته باشند. طبقه‌ی اجتماعی و پرستیژ حرفه‌ای و تحصیلی خانواده نیز از دیگر عواملی است که بر مسیرهای احتمالی پیش روی جوانان پس از خروج از خانه‌ی پدری کارگر می‌افتد. آنها که والدینشان از سطوح بالاتر آموزشی و پرستیژ حرفه‌ای برخوردارند، احتمال بیشتری دارد که خانه را به‌منظور ادامه‌ی تحصیل ترک کنند و احتمال وجود دلایل دیگر در آنها کمتر است همان‌طور که ثبات و پایداری خانواده نیز چنین تأثیری داشت. در دیگر پژوهش‌ها نشان داده شده است که افرادی که در خانواده‌های گسسته^۱ نشو و نما می‌یابند، خانه‌ی والدین خود را زودتر از دیگر بزرگسالان جوان ترک می‌کنند (برنهارد، گه‌لر، گلدشایدر، ۲۰۰۵).

نویسندگان مقاله‌ی «ساختار خانواده‌ی دوران کودکی و مسیرهای پیش رو پس از خروج از منزل والدین در سوئد»^۲ که همچون تمام نویسندگان غربی خروج از خانه‌ی پدری و تأسیس خانه‌ای از آن خود را از نشانه‌های بلوغ و استقلال از خانواده و در نتیجه گذار به بزرگسالی می‌دانند، پژوهش خود را معطوف کرده‌اند به مشکلی که به زعم آنها دامن‌گیر کشورهای جنوب اروپا شده است؛ افزایش سن ترک منزل پدری که به طور خاص مشکل مردان جوان است. بنابر گزارش این نویسندگان رسانه‌های عمومی در این کشورها هجده‌می تبلیغاتی عجیبی علیه این وضع به راه انداخته‌اند و تیتراهای خود را به «رقم تکان‌دهنده‌ی ۲۳ ساله‌ها یا ۲۷ ساله‌هایی که همچنان با پدر و مادر خود زندگی می‌کنند» اختصاص می‌دهند و پژوهندگان نیز به جای مُدافه در زمینه‌های وقوع چنین پدیده‌ی، به پیروی از چنین جوی، ترم‌هایی چون «سندروم بزرگسالان جوان» و «کودکان بزرگسال» را برای توضیح وضعیت پیش‌آمد کرده به کار می‌گیرند. در نقادی از چنین دیدگاهی، نویسندگان این مقاله معتقد هستند که خروج از منزل پدر و مادر در سنین بسیار پایین امکان دستیابی به فرصت‌های تحصیلی و شغلی مناسب را از جوانان سلب می‌کند یا دست‌کم موانع بیشتری پیش روی آنها قرار خواهد داد (همان). از سوی دیگر باید به بافت^۳ اجتماعی و اقتصادی کشورهای مختلف نیز توجه کرد که این‌که بزرگسالان جوان در کشوری چون سوئد که در زمینه‌ی آموزش و بازار کار حمایت‌های دولتی بیشتری نسبت به دیگر کشورهای اروپایی برای جوانان خود فراهم می‌کند، این امکان را می‌یابند تا نسبت به هم‌تایان خود در سایر کشورهای اروپایی در سن پایین‌تری به استقلال مکانی دست

1. disrupted
2. Childhood Family Structure and Routes Out of the Parental Home in Sweden
3. context

یابند و به همین دلیل در سوئد نسبت به ایالات متحده و بریتانیا آشوب‌زدگی محیط خانواده تأثیری بر سن خروج از خانه‌ی پدری ندارد.

نوامی رش وایت^۱ در مقاله‌ای به نام «در خانه‌ی من نه»^۲ به تجربه‌ی جوانان از مفهوم خانه پرداخته است و مسأله‌ی افزایش سن دستیابی به استقلال مکانی در استرالیا را در ارتباط با درک و دریافت جوانان از مفاهیمی چون استقلال/وابستگی، الگوهای فرادستی و فرودستی در کنش‌های متقابل والد/کودک، و وضعیت حمایت خانواده و تعریف خود جوانان از بزرگسالان/کودکان سنجیده است (وایت، ۲۰۰۲).

چارچوب مفهومی تحقیق

در تحقیقات کیفی با توجه به تفاوت‌های بنیادین دو روش کمی و کیفی، به جای کاربرد چارچوب نظری برای استخراج فرضیات و آزمون آنها از چارچوب مفهومی برای سامان دادن سؤالات تحقیق استفاده می‌شود. چارچوب مفهومی شامل مجموعه مفاهیم به هم مرتبطی است که بر مفاهیم و موضوعات عمده‌ی مورد مطالعه تمرکز دارد و آنها را تحت یک نظام منسجم و مرتبط معنایی به یکدیگر پیوند می‌دهد (ماکسول، ۲۰۰۴). در این تحقیق با توجه به ماهیت موضوع، به طور عمده مفاهیم «فردگرایی»^۳ و «فردی‌سازی»^۴ نقش جهت‌دهی به پرسش‌های تحقیق و سامان‌دهی نتایج را داشته‌اند که در ادامه مختصر توضیحی پیرامون این مفاهیم می‌آوریم.

فردگرایی

جامعه‌شناسی همواره با فردگرایی در گفت و گو بوده و حتی می‌توان گفت در مخالفت با شکل افراطی آن به وجود آمده است. دو دیدگاه کلی نسبت به فردگرایی موجود است. نخست این که «فردگرایی دکترونی سیاسی مرتبط با لیبرالیسم است که بر خودمختاری، اهمیت و آزادی فرد در ارتباط با دولت تأکید می‌ورزد» (ترنر، ۲۰۰۶: ۲۸۲) و دوم این که فردگرایی، «فرهنگی ویژه ناظر بر حقوق مالکیت خصوصی، مصرف شخصی و خودمختاری فردی است. فردگرایی همچنین وجه ممیز فرهنگ غربی در تقابل با تأکید بر خانواده و جمع در فرهنگ‌های شرقی هم به شمار رفته است» (همان). در کل بایستی در نظر داشت که این اصطلاح، اندیشه‌ها،

-
1. Naomi Rosh White
 2. Not Under My Roof
 3. individualism
 4. individuation

دکترین‌ها و گرایش‌های متعددی را در خود جمع دارد که همگی بر سر «مرکزیت فرد» توافق دارند (اوت ویت، ۲۰۰۶: ۲۸۷).

از سوی دیگر باید در نظر داشت که فردگرایی اساساً مفهومی است که در تمایز با مفهوم مخالف خود یعنی جمع‌گرایی معنا یافته است. فردگرایی مبتنی بر این واقعیت است که «فرد، واحد اصلی واقعیت و معیار نهایی ارزش» (وثوقی و میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۲۶) است. این دیدگاه وجود جوامع و افرادی را که از زندگی در این جوامع سود می‌برند انکار نمی‌کند، اما جامعه را به‌عنوان «مجموعه‌ای از افراد می‌بیند و نه چیزی فراتر و والاتر از آنها» (همان). در واقع این دیدگاه اهمیت نقش‌های متقابل جمعی را رد نمی‌کند و مکانیسم‌های اجتماعی و تأثیر گروه بر رفتار فردی را نادیده نمی‌انگارد بلکه «آنچه انکار می‌شود این است که برای کنش نیروها هدفی بیرون از فرد در نظر گرفته شود» (همان). صاحب‌نظران فردگرایی را دارای سویه‌های مثبتی چون خوداتکایی^۱، خودمرجعی^۲ و خود مسئولی^۳ و سویه‌هایی منفی چون انزوا^۴، خودشیفتگی^۵ و خودخواهی^۶ می‌دانند (وثوقی و میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۱۷) و گونه‌های فردگرایی افقی و عمودی را از هم تفکیک می‌کنند. فردگرایی افقی به نوعی از فردگرایی گفته می‌شود که «هویت فردی در آن دارای اهمیت بوده ولی افراد دارای وابستگی متقابل به یکدیگر هستند و خود را دارای پایگاه مشابهی می‌دانند. همچنین احترام به استقلال هویتی و شخصیتی خود و احترام به هم‌نوعان از دیگر ویژگی‌های فردگرایی افقی است و به تعبیر دیگر، فردیت افراد در عرض هم و در تعامل با هم معنا می‌یابد. فردگرایی عمودی به نوعی از فردگرایی گفته می‌شود که هویت فردی از نوع متفاوت بودن و برتری نسبت به دیگران تلقی می‌گردد و استقلال افراد به معنای فردیت تمایز یافته و برجسته تلقی می‌گردد» (وثوقی و میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۳۳). میرزایی نیز از تحقیقی که پیرامون فردگرایی در شهر تهران انجام داده است چنین نتیجه می‌گیرد که در مجموع جوانان در بعد ارزش‌ها، باورها و رفتارها فردگرایی خودخواهانه‌ی بیش‌تری از بقیه‌ی گروه‌های سنی داشته‌اند (میرزایی، ۱۳۸۴: ۲۳۹-۲۳۸).

با توجه به این داده‌ها می‌توان انتظار داشت که سویه‌های فردگرایانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تصمیم افراد به کسب استقلال مکانی از والدین خود و عملی کردن آن بگذارد. به این ترتیب می‌توان گفت این مفهوم از مفاهیم حایز اهمیت برای تحقیق ما به شمار می‌رود. اما باید در نظر

-
1. self- reliance
 2. self- reference
 3. self- responsibility
 4. isolation
 5. narcissism
 6. egoism

داشت که نتایج تحقیق میرزایی حاکی از آن است که «اساساً در جامعه‌ی ایران، فردگرایی به معنی مصطلح غربی آن ظهور کاملی نیافته است و به دلیل ویژگی‌های فرهنگی-اقتصادی و ساختاری ایران ظهور فرد تفریدیافته و مستقل و تک بروز چندانی ندارد بلکه فردیت ایرانی، فردیت خانواده‌گرا است و کوچکترین واحد هویتی در ایران شخص نبوده بلکه خانواده است» (میرزایی، ۱۳۸۴: ۱).

فردی‌سازی^۱

با توجه به جوانب ساختاری مؤثر در فردیت یافتن افراد در نظریه‌ی فردی‌سازی، به نظر می‌رسد که توجه به آن در تبیین قسمتی از پدیده‌ی مورد مطالعه‌ی ما سودمند خواهد بود. وقتی سخن از فردی‌سازی به میان می‌آوریم باید همواره دو گرایش معنایی را مدنظر داشته باشیم: از یک سو فردی‌سازی معطوف به روابط، پیوندها و نظام‌های اعتقادی سنتی اجتماع است که همیشه در تمام جزئیات زندگی افراد جامعه تعیین کننده بوده است. چنین مفهومی روز به روز معنای خود را از دست داده است. چارچوب و اصول زندگی روزانه‌ی افراد از واحد خانواده و جامعه‌ی روستایی گرفته تا ناحیه، مذهب، طبقه و نقش جنسیتی همه و همه مغشوش شده است. اکنون چشم‌اندازی نو با گزینه‌های تازه پیش چشم فرد گشوده شده است. امروزه زن و مرد این امکان را یافته‌اند تا برای شکل دادن به زندگی خویش خودشان تصمیمی گرفته و دست کم محدوده‌ای معین برای خودشان ایجاد کنند (بک، ۱۳۸۸: ۱۵).

از سوی دیگر، فردی‌سازی به معنای آن است که افراد جامعه از طریق نهادها، بازارکار، دولت رفاه، نظام آموزشی، نظام حقوقی، بوروکراسی حکومتی، دولتی و نظایر آن به هم مرتبط شوند. ظهور و پیدایش این امر نیز به تبع مدرنیته است. این نهادها، اصول و مقررات گوناگون، خواسته‌ها، دستور عمل‌ها و حقوقی را به فرد واگذار می‌کنند که بیش‌تر ناظر به فرد است تا خانواده در شکل کلی آن. ویژگی عمده‌ی این مقررات جدید آن است که این اصول در زندگی روزمره، همراه فرد می‌شود تا راهنمای او باشند و فراتر از هر پیوند یا وابستگی به خانواده یا گروه‌های دیگر جامعه، او را آگاه سازند. گاهی اوقات این اصول و مقررات تا بدانجا برای فرد تعیین تکلیف می‌کنند که پیوندها را می‌گسلند و سبب می‌شوند تا فرد بدون مراجعه به آنها به کنش اجتماعی بپردازد (بک، ۱۳۸۸: ۱۶).^۲ مسئولیت زندگی خود را پذیرفتن مستلزم خطر کردن نیز هست. زیرا به معنای روبه‌رو شدن با انواع گوناگون از امکانات قابل دسترسی است. در

1. individuation

۲. تالکوت پارسنز این پدیده‌ی ساختاری را «فردگرایی نهادینه شده» می‌نامد که راهنما و شکل‌دهنده‌ی زندگی فرد در جوامع مدرن غربی است.

چنین عرصه‌هایی شخص باید آمادگی آن را داشته باشد که در صورت لزوم با گذشته قطع رابطه کند و برای حرکت به جلو به نظاره‌ی سیرهای تازه‌ای بنشیند که آشنایی با چگونگی آن تنها با توسل به عادات و روش‌های مرسوم ممکن نیست (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۰۹).

الیزابت بک در تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش که پس از خانواده چه چیزی خواهد آمد، پایان بخشیدن به دوام بنیاد خانواده و پیدایش «جامعه‌ای مجرد» را نوعی کج‌فهمی می‌داند و معتقد است در پاسخ به این پرسش به سادگی می‌توان گفت: خانواده! تنها با اندکی تفاوت در جهت بهبود: خانواده‌ی مذاکره‌ای، مصالحه‌ای، خانواده‌ی گزینشی، خانواده‌ی ترکیبی، ترکیبات جدید پس از طلاق، ازدواج مجدد، طلاق مجدد، بازآرایی‌های جدیدی از بچه‌ی تو، بچه‌ی من و بچه‌ی ما در خانواده‌های پیشین و کنونی ما، رواج خانواده‌ی هسته‌ای به مرور زمان، اتحاد بین اعضای خانواده‌ی هسته‌ای (بک گرنسهایم، ۱۳۸۸: ۳۰ و ۳۱ به نقل از بک و بک گرنسهایم، ۱۹۹۵: ۲). به بیانی ساده‌تر در حالی که فرد، برخوردار از مواهب اجتماعی (نظیر طبقه یا مذهب) زاده می‌شود، اکنون باید دست به کاری بزند و برای خودش تلاش کند. به بیان پارسونز مسأله‌ی اصلی در این‌جا موقعیت‌های اکتسابی است، نه موقعیت‌های انتسابی. فرد باید در قلمرو گسترده انتخاب، روز به روز تلاش کند تا در مسیر کنش‌های خودش گام بردارد و در راستای هماهنگی و توافق حرکت نماید. پیشرفت روزافزون مدرنیته مستلزم منشی فعالانه و خودمحو‌رانه در زندگی است که به طرز ماهرانه‌ای مواهب و امکانات نهادینه را گسترش دهد (بک گرنسهایم، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۲).

روش تحقیق

تحقیق منتهی به مقاله‌ی حاضر نه تقلایی برای یافتن عناصر نظریه یا نظریه‌هایی در متن جامعه، که تلاشی در جهت مطالعه‌ی موضوعی خاص و تحدیدشده و در نهایت رسیدن به توضیحی نظری در باب آن بوده است. از آن رو که پیش از شناخت پدیده و استخراج عناصر مختلف آن اندازه‌گیری از اساس منتفی است، روش کیفی را به کار گرفته‌ایم که «برای پرده برداشتن از پدیده‌هایی که کم‌تر شناخته شده‌اند و دیدن این‌که در پشت آنها چه نهفته است و نیز برای کسب نگاهی نو درباره‌ی آن چیزهایی که میزانی از آگاهی درباره‌شان وجود دارد» به کار گرفته می‌شوند (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۹). در مورد تحقیق کیفی این نکته قابل ذکر است که این روش صرفاً به تجلیات بیرونی گروه‌های اجتماعی علاقه‌مند نیست. بلکه پژوهش‌گر در جهان یا خرده فرهنگی متفاوت درگیر می‌شود و پیش از هر چیز تا جایی که امکان دارد آن را از درون و بر اساس منطق خودش خواهد فهمید. در واقع «منطق تحقیق در روش کیفی نه آزمون نظریه‌های موجود درباره‌ی آنچه رفتار بشر را جهت می‌دهد، که پی بردن به انگیزه‌هایی

است که افراد برای اعمال خود دارند، در نتیجه می‌توان گفت که در پس رویکرد کیفی، این فرض مستتر است که محقق برای فهم رفتار انسان‌ها نخست باید معنایی را که آنان از جهان پیرامون خود دارند، درک کند؛ زیرا این معناها کنش‌های آنان را راهبری می‌کنند» (هن و دیگران، ۲۰۰۶: ۱۵۰) «یکی از سرچشمه‌های دانش در این بستر آن است که به تدریج دیدگاه «خودی» را اخذ کنید- یعنی دیدگاه فرد یا اصول و قواعد سازمانی گروه‌های اجتماعی را از دید یک عضو درک کنید» (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۳۱). همچنین روش‌های کیفی می‌توانند جزئیات ظریفی از پدیده‌هایی که ارایه‌ی آنها به روش‌های کمی مشکل است، به دست دهند. از سوی دیگر چون به مطالعه‌ی موضوعی پرداخته‌ایم که ادبیات پژوهشی چندانی در مورد آن در دسترس نیست و قصد ارایه‌ی توضیحی نظری در باب آن چیزی را داریم که از خود آن زمینه برآمده باشد، از میان روش‌های کیفی مختلف نیز از نظریه‌ی مبنایی استفاده کرده‌ایم.

ساده‌ترین و به یک معنا جامع‌ترین تعریفی که می‌توان از نظریه‌ی مبنایی ارایه کرد در تعریف استراس و کوربین آمده که «نظریه‌ی مبنایی عبارت است از آن‌چه به طور استقرایی از مطالعه‌ی پدیده‌ای به دست می‌آید و نمایان‌گر آن پدیده است. به عبارت دیگر باید آن را کشف کرد، کامل نمود و به‌طور آزمایشی و از طریق گردآوری منظم اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌هایی که از آن پدیده نشأت گرفته است اثبات نمود. بنابراین، گردآوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل در یک رابطه‌ی متقابل قرار دارند. تحقیق [کیفی] را هرگز از یک نظریه شروع نمی‌کنند و بعد آن را به اثبات برسانند، بلکه تحقیق از یک حوزه‌ی مطالعاتی شروع می‌شود و فرصت داده می‌شود تا آن‌چه متناسب و مربوط به آن است خود را نشان دهد» (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۲۲).

«محقق در طول فرآیند کدگذاری «مفاهیمی» را ایجاد می‌کند که در واقع فرضیه‌هایی گرفتار در چنگ ایده‌ها هستند و همچنین میان این مفاهیم ربط‌هایی برقرار می‌سازد. کدگذاری مکرر داده‌ها منجر به شکل‌گیری توده‌ی مفهوم‌محوری از روابط و در نتیجه نظریه، می‌شود» (هایدنبراند، ۲۰۰۴: ۱۹).

با این اوصاف و بر اساس تعریف فوق نظریه‌ی مبنایی ساخته شده است تا:

- ۱- به ساختن نظریه بپردازد نه فقط نظریه‌ای را بیازماید.
- ۲- با توجه به روند تحقیق، دقت و قاطعیت لازم برای ساختن نظریه‌ی «علمی» را فراهم کند.
- ۳- به محقق کمک کند تا به تعصبات و پیش‌داوری‌هایی که دارد یا در ضمن تحقیق برایش پیش می‌آید، فایق آید.

۴- زمینه‌ی مبنایی فراهم آورد، بر غنای آن بیافزاید و حساسیت و انسجام لازم را برای ارایه‌ی نظریه‌ای غنی و منسجم که با واقعیت پیوندی تنگاتنگ دارد، فراهم آورد (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۵۷).

تکنیک اصلی ما در جمع‌آوری اطلاعات مصاحبه بوده است، اما کوشیده‌ایم برای فریه‌تر کردن توصیف و نیز تعمیق توضیحات نظری و تدقیق کدگذاری‌ها از تکنیک مشاهده نیز بهره‌گیریم و بدین منظور کوشیدیم تا حد امکان مصاحبه‌ها در منزل پاسخگویان و در متن زندگی هرروزه‌ی آنان صورت پذیرد، زیرا « برای تحقق یک مشاهده‌ی عمیق که بتواند ماهیت واحد یک پدیده‌ی ظاهراً تکرارپذیر را بر ملا کند، حضور فعال پژوهشگر در عرصه‌ی شکل‌گیری رویداد ضروری است. او باید مؤلفه‌های ذهنی دخیل در رفتار را ردیابی کند، عناصر نمادین زبان را نشانه‌گذاری کند و روند کنش اجتماعی بازیگران را با عنایت به ظرف تحقق آن پی‌گیر شود » (مردیها، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۶).

گروه مورد مطالعه

با توجه به قلت مطالعات انجام شده بر روی زندگی مستقل از خانواده و بسیار ابهام‌آلود بودن فضای کار در این حیطة، تحقیق انجام‌شده توصیف گوشه‌ای از این شکل زندگی را وجه همت خود قرار داده^۱ و در همان حال سعی در پی بردن به نگرش جوانانی که زندگی مستقل از خانواده اختیار کرده‌اند نسبت به زندگی‌شان و ردیابی فرایندهای ذهنی و محیطی‌ای نموده که منجر به جدایی آنان از خانواده‌هاشان شده‌اند. به هر حال مسئله‌ی تحقیق گاه « ممکن است اساساً یک حوزه‌ی ناآگاهی از واقعیت باشد » (گیدنز، ۱۳۸۳: ۷۱۶) و مسئله‌ی تحقیق ما نیز تا حد بسیار زیادی چنین بوده است و از این رو وجه توصیفی کار به وجه تبیینی آن غلبه دارد. جوانانی که مستقل از خانواده زندگی می‌کنند، با معیارهای گوناگون قابل دسته‌بندی‌اند که برخی از این دسته‌بندی‌ها را در دوگانه‌های زیر می‌آوریم.

الف) تهرانی/ شهرستانی (زیرا تحقیق در شهر تهران انجام شده است)

ب) زن/ مرد

ج) دانشجو/ غیردانشجو

۱. با توجه به تنوع طیف افرادی که در شهر تهران زندگی مستقل از خانواده اختیار کرده‌اند، ادعای توصیف جامع آن گزاف خواهد بود. و به نظر می‌رسد با توجه به محدودیت‌های متعدد از نظر زمان، بودجه و دسترسی، ارایه‌ی چنین تحلیلی تنها با کار گروهی میسر گردد. و این تحقیق که برای یافتن موارد مطالعه ناچار از روش گلوله برفی بهره برده است، به تیپ‌هایی چند از آنانی که زندگی مستقل از خانواده دارند محدود مانده است.

د) کسانی که از خانوادگی خود جدا شده‌اند/ کسانی که خانواده‌شان را از دست داده‌اند
 ه) کسانی که با شریک جنسی خود زندگی می‌کنند/ کسانی که تنها یا بدون ارتباط جنسی با هم‌خانه‌ی خود به سر می‌برند.

از این میان ما به مطالعه‌ی زنان و مردان جوان بالای بیست و چهار سالی پرداخته‌ایم که تهرانی یا شهرستانی ساکن شهر تهران‌اند و خانوادگی خود را از دست نداده‌اند، بلکه در مقطعی از زمان از آنان جدا شده‌اند، زیرا آنان که خانوادگی خود را از دست داده‌اند، به ناچار تنها زندگی می‌کنند، اما ما به دنبال آن بوده‌ایم که دریابیم افراد چگونه به «تصمیم «استقلال از خانواده می‌رسند و تبعات این تصمیم چیست. در ضمن کسانی که نخستین دلیل زندگی جدا از خانوادگی خود را دانشجوی بودن ذکر می‌کنند از دایره‌ی شمول این مطالعه خارج می‌شوند چون این شکل استدلال نشان از موقت بودن آن نحو زندگی و پایداری پس از کنار رفتن اجبار دارد و نقش عوامل محیطی در آن چنان پررنگ است که نیاز به تحلیل روند منتهی به نقطه‌ی کنونی را از میان می‌برد هرچند که ممکن است این «زندگی دانشجویی «مقدمه‌ای برای زندگی مستقل از خانواده در آینده باشد. در باب مورد پنج نیز هر دو سوی دوگانه مورد توجه ما بوده است.

شیوه‌ی انتخاب نمونه‌ی تحقیق

نخستین معیار برای انتخاب مصاحبه‌شوندگان این بود که دوران دانشجویی یا دست‌کم دوره‌ی لیسانس خود را پشت سر گذاشته باشند تا بتوان عنوان «مستقل» را به زندگی آنان اطلاق کرد و دیگر ذیل زندگی «دانشجویی» تعریف نشوند. این معیار الزام‌هایی را به دنبال می‌آورد که نخستین آنها بالا رفتن سن افراد مورد مطالعه بود، اما از آنجا که ما قصد بررسی زندگی «مستقل» را داشتیم راه دیگری پیش رویمان نبود. به این ترتیب سن مصاحبه‌شوندگان در بازه‌ی ۲۲ تا ۳۲ سال قرار گرفت و سال‌هایی را در خود گنجانده که سال‌های میان «جوانی» و «بزرگسالی» و به عبارتی پیچ بزرگسالی بودند، پیش از این ازدواج نکرده بودند و از لحاظ قانونی مجرد به شمار می‌آمدند. نحوه‌ی جمع‌آوری اطلاعات نیز مصاحبه بود.

دسترسی به نمونه‌های تحقیق

نمونه‌های مورد مطالعه در دو مورد از دوستان بی‌واسطه‌ی محقق بوده‌اند و در موارد دیگر از طریق دوستان و آشنایان دیگر محقق معرفی شده‌اند. سعی محقق بر آن بوده است که از میان افراد معرفی شده با کسانی مصاحبه کند که بیش‌ترین تنوع ممکن را از لحاظ سطح تحصیلات،

نوع مشاغل، شیوه‌ی زندگی (هم‌سکنایی، هم‌خانگی، زندگی انفرادی) تأمین نمایند، اما در نهایت به دلیل محدودیت دسترسی و زمان عملاً گروهی مورد مطالعه قرار گرفتند که یا دانشگاهی بودند یا به نحوی به فعالیت‌های فکری و فرهنگی (اعم از روزنامه‌نگاری، تئاتر، موسیقی) می‌پرداختند و گروه‌های دیگر از دایره‌ی این تحقیق بیرون مانده‌اند.

نحوه‌ی کدگذاری داده‌ها

استراس و کوربین در توضیح روند کار در نظریه‌ی مبنایی کدگذاری داده‌ها را به علل، زمینه‌ها، پدیده، پیامدها و استراتژی‌ها محدود می‌کنند، اما در این روش راه برای اضافه کردن کدهای دیگر باز است و با توجه به متن و یافته‌ها و برای به دست دادن بهترین توصیف و تبیین از موضوع مورد مطالعه، می‌توان کدهایی را از خانواده‌های کدگذاری مختلف وام گرفت و آنها را در یک مدل پارادایمی تلفیقی کنار یکدیگر نشانند. ما در این تحقیق چنین کرده‌ایم و برخی از کدها را از خانواده‌های کدگذاری دیگر وام گرفته و به موارد بالا افزوده‌ایم تا بتوانیم تمام ابعادی را که پاسخ‌گویان در مصاحبه‌ها مطرح نموده‌اند و روشن‌گر موضوع مورد بررسی ماست بیان کنیم و در تحلیل خود لحاظ نماییم. همچنین از آن رو که در تحقیق کیفی «نقش محقق دستیابی به بینشی نسبت به کل فرهنگ و زمینه‌ی مورد بررسی است» (شاو و گولد، ۲۰۰۱: ۷) کوشیده‌ایم تا در تحلیل‌های خود به شرایط کلان تأثیرگذار بر تصمیم افراد به زندگی مستقل نیز همچون شرایط خرد و میانی عطف توجه نماییم، هرچند باید گفت که چنین امکانی تا حد زیادی در دل روش نظریه‌ی مبنایی نهفته است.

زمینه‌های وقوع پدیده

مراد ما از «زمینه»^۱ ها در این بخش در واقع همان بافتی است که پدیده‌ی مورد بررسی‌مان در آن به وقوع پیوسته است، همان بستری که استقلال افراد از خانواده و تداوم آن را میسر ساخته است و استراتژی‌های جدا شدن از خانواده و تداوم زندگی مستقل در آن به کار بسته شده‌اند، شرایطی که هرچند رابطه‌ی علی با پدیده‌ی مورد نظر ندارند، تسهیل‌گر آن بوده‌اند و اگر نه به مثابه شرط کافی، دست‌کم به‌عنوان شرط لازم تحقق این امر برای افراد مورد مطالعه‌ی ما، نقش‌آفرینی کرده‌اند. این زمینه‌ها پیش از وقوع پدیده وجود داشته‌اند و در یک کلام زمینی هستند که پدیده‌ی مورد بررسی در آن روییده است و ادامه‌ی حیات می‌دهد. کما اینکه استراس و کوربین زمینه را نشان‌گر سلسله خصوصیات ویژه‌ای می‌دانند که به پدیده‌ای دلالت می‌کند و به‌عبارتی محل حوادث یا وقایع مرتبط با پدیده‌ای در طول یک بعد است (استراس و

کوربین، ۱۳۸۷: ۱۰۲). به عبارت دیگر زمینه عبارت است از سلسله شرایط خاص که در آن راه‌بردهای کنش/کنش متقابل برای اداره، کنترل و پاسخ به پدیده صورت می‌گیرد. پس از بررسی مصاحبه‌ها و در مرحله‌ی کدگذاری محوری، زمینه‌های استقلال مکانی جوانان از خانواده، در شش مقوله‌ی کلی گنجانده شدند که عبارت‌اند از تقابل تهران و غیر تهران، تعارض با خانواده، تاریخچه‌ی خانوادگی، تحصیل در شهری دیگر و برخورداری از سرمایه‌های مختلف و گسترش افق‌های پیش رو.

تقابل تهران و غیر تهران

از مهم‌ترین و پررنگ‌ترین مواردی که در گفته‌های به‌تقریب تمام مصاحبه‌شوندگان غیرتهرانی به چشم می‌خورد، تقابل تهران و غیرتهران بود. غالب آنان در توضیح این‌که چرا از خانواده‌ی خود جدا شده‌اند، مستقیم یا غیر مستقیم ترجیح زندگی در تهران را پیش می‌کشیدند و برخی آشکارا اعلام می‌کردند که نه با والدین خود یا زندگی خانوادگی که با زندگی در غیر تهران مشکل دارند. آنان از هرآن‌چه تهران نبود، دیگری‌ای فرودست ساخته بودند و میل خود را متوجه نیمه‌ی قابل ستایش این دوگانه کرده بودند. در این تقابل تهران محل انباشت امکانات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بود و هم‌زمان جمعیت زیاد آن امکان گم‌نامی و فرار از نظارت فراگیر موجود در شهرهای کوچک و حتی بزرگ دیگر را فراهم می‌کرد و شلوغی و جریان مدام زندگی در آن مقابل خمودی و کسالت شهرهای کوچک قرار داشت. در یک کلام تهران در ذهن بیش‌تر این پاسخ‌گویان اسطوره‌ی شهر مدرن بود؛ شهری که برای دسترسی به قلب همه‌چیز بایستی زندگی در آن را تجربه کرد و حتی از آن فراگذشت، شهری که در آن واحد جذاب و هراس‌آور است و ترس و تحسین، میل و نفرت توأمان را برمی‌انگیزد^۱. برای مثال پاسخ‌گوی شماره‌ی ۲ که نه به قصد تحصیل یا کار بلکه تنها برای دسترسی به فضایی بزرگ‌تر که امکان تحقق بهتر خود و عملی کردن آرزوها را در اختیارش بگذارد، به تهران آمده است در نفی شهر محل سکونت والدین خود و اثبات تهران می‌گوید:

«خوب من درس‌مو تو شهر خودم خوندم و از سال آخرش تو فکر این بودم که درس‌م تموم شد پیام تهران زندگی کنم چون فکر می‌کردم اراک اون‌جایی نیست که تفکراتی که من دارم، نیازی که من دارم جواب بده... . یه چیزی که وجود داشت این بود که من می‌دونستم هیچ شهر دیگه‌ای هیچ جای دیگه‌ای نمی‌تونم زندگی کنم غیر از تهران.»

۱. تمام موارد ذکر شده برگرفته از متن مصاحبه‌ها هستند.

به هر حال تهران چه از سوی این افراد انتخاب شده باشد و چه ناخواسته به آن وارد و بعد گرفتارش شده باشند، نقشی غیر قابل انکار در تصمیم‌گیری این افراد بازی می‌کند و هرگونه تحلیلی از وضعیت زندگی و نحوه کنش مصاحبه‌شوندگان این تحقیق بایستی با در نظر گرفتن چنین زمینه و رابطه‌ی پیچیده‌ی تهران و غیر تهران در عینیت و ذهنیت افراد صورت گیرد.

تعارض با خانواده

تعارض با خانواده در دو قلمرو اصلی دین و سبک زندگی نیز از پربسامدترین مواردی بود که افراد در فهرست عواملی که منجر به جدایی‌شان از خانواده گردیده بود، به آن اشاره می‌کردند و توضیحش می‌دادند. گاه ترک منزل والدین خود استراتژی خلاصی جستن از این تقابل‌ها و تعارض‌ها به شمار می‌رفت که در بیش‌تر موارد به موفقیت منتهی شده بود. پاسخ‌گوی شماره‌ی ۲۷ تعارض با خانواده در عرصه‌های مختلف دین و سبک زندگی و عقاید سیاسی را دلیل مهم ترک منزل والدین می‌داند.

« من نمی‌تونستم تو خونه مثلن موسیقی گوش بدم. نمی‌تونستم همه‌ی دوستانمو بیارم خونم. باید گزینششون می‌کردم. تازه اونا هم با احتیاط می‌اومدن. من هر نوع لباسی نمی‌تونستم بپوشم. من برادرم ازدواج کرده بود، همیشه اونجا بود خواهر هم. باید حجاب می‌کردم کاری که بهش اعتقادی نداشتم... پدر و مادرم فوق‌العاده مذهبی ان. برادرم آخونده... اینقدر مسئله‌ام با مسئله‌ی اونا متفاوت بود. من همیشه فکر می‌کردم چرا باید تو فضایی نفس بکشم که اینقدر با اونا متفاوت. یه جور توهین متقابله.»

تاریخچه‌ی خانوادگی

این مقوله از مؤلفه‌های تنش در فضای خانوادگی و زمینه‌های تربیتی تشکیل شده است. تنش در فضای خانواده در واقع به‌عنوان عامل دفع افراد از خانواده‌هایشان عمل کرده و منجر به نوعی واکنش فرار شده است، اما گاه نیز خانواده‌ها با ایجاد زمینه‌های تربیتی مشوق استقلال عملاً فرزند خود را به سوی تشکیل زندگی مستقل سوق می‌دهند، البته این کار ممکن است آگاهانه صورت گیرد که در این صورت درگیری و رنجشی میان فرد و خانواده رخ نمی‌دهد، اما اگر خانواده ناآگاهانه فرزندان خود را به این سو سوق داده باشند، اغلب تشکیل زندگی مستقل از سوی فرزندان موجب رنجش خانواده و حتی تنش‌های شدید میان والدین و فرزندان‌شان می‌شود.

تنش در فضای خانوادگی

گسستگی روابط میان اعضای خانواده و نیز درگیری‌های مداوم آنان به‌ویژه پدر و مادر با یکدیگر از عواملی بود که پاسخ‌گویان به‌عنوان «یکی از چیزهایی که باعث شد جدا شوم» از آنها یاد می‌کردند و در عین حال آن را دلیل و انگیزه‌ی اصلی خود نمی‌دانستند، از این رو ما چنین عاملی را نه در ردیف علل پدیده‌ی مورد بررسی که در شمار زمینه‌های آن آوردیم. پاسخ‌گوی شماره‌ی ۲۷ به این عامل اشاره می‌کند و می‌گوید:

« خانواده‌ی من یه خانواده‌ی آشفته‌س. پدر و مادرم از اول زندگیشون با هم خوب نبودن. سلوکشون نمی‌شد. من یکی از علت‌های منزوی شدنم همین اختلافات پدر و مادرم بود.»
 پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۲ نیز که حدود ۱۴ سال است جدا از والدین خود زندگی می‌کند، یکی از دلایل دور ترک منزل آنان را اختلاف‌های پدر و مادر در کودکی خودش می‌داند.
 « یه چیزی بود که شاید اون به صورت ناخودآگاه درمن تأثیر گذاشت و اون این بود که وقتی من بچه بودم پدر و مادرم خیلی با هم دعوا می‌کردن و این خیلی در من تأثیر گذاشت؛ خوشم نمیومد می‌ترسیدم وقتی خیلی بچه بودم. شاید به صورت ناخودآگاه تأثیر گذاشته باشه اما این باز به یخشی از ماجراس تمام ماجرا نیست.»

از مجموع مصاحبه‌ها چنین برمی‌آید که قرار داشتن فرد در مجموعه‌ای از پیوندها و داشتن نقش پررنگ و مؤثر در خانواده از عوامل مهمی است که می‌تواند موجب باقی ماندن او در منزل والدین شود، کما این‌که بسیاری از کسانی که در خانواده‌ی راهیابی خود نقشی مهم هم‌چون نان‌آوری را داشته‌اند (مانند پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۸) و یا احساس حمایت‌گری از والدین می‌کرده‌اند (شماره‌ی ۱) و یا روابط بسیار صمیمانه‌ای با خانواده‌ی خویش داشته‌اند (پاسخ‌گوی ۲۳) به نحوی از انحاء عذاب وجدان دوری از خانواده را تجربه می‌کنند.

زمینه‌های تربیتی

در خلال صحبت‌های بسیاری از مصاحبه‌شوندگان بارها اشاره به زمینه‌های تربیتی‌ای می‌شد که استقلال آنان را تسهیل کرده بوده است. والدین که خود این زمینه‌ها را فراهم کرده بودند، گاه به پیامدهای عمل خود آگاهی داشته‌اند و به راحتی با استقلال فرزندان خود کنار آمده‌اند و گاه نادانسته مقدمه‌ی تقابل فرزندان با خود را فراهم کرده‌اند و پذیرش عواقب سیاست‌های تربیتی‌شان برای خودشان دشوار بوده است. از این میان پاسخ‌گوی شماره‌ی ۲ از عادی بودن استقلالش برای خانواده و همراهی و تشویق آنان می‌گوید.

« توی خانواده‌ی ما یه چیز عادی بود، شاید یه کم متفاوت باشه شرایط من با بقیه. اصلن یه چیز عادی بود که خوب آدم بره مستقل شه یعنی وقتی من گفتم به‌ویژه به‌ویژه از طرف مامانم

با استقبال روبه‌رو شد... به ماهیت این که تو می‌خواهی بری به جای دیگه زندگی کنی اشکالی وجود نداشت. حتماً اگر تو اراک شرایط کاری مناسبی داشتم می‌رفتم خونه‌ی جدا می‌گرفتم...»
 اما پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۵ به‌روشنی تناقض سیاست‌های تربیتی والدین خود و انتظارات آنان را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «الان که نه ولی مثلن دو سال پیش پدر من اصلن نمی‌تونست این قضیه رو بپذیره که وقتی آدم رو عاقل و بالغ منو می‌دونن، خودشون این قضیه رو قبول دارن، نمی‌تونن راجع به زمان و مکان من تصمیم‌گیری کنن که این ساعت این جا باش یا این کارو بکن یا نکن.»

تحصیل در شهری دیگر

درس خواندن در شهری غیر از جایی که والدین در آن سکونت دارند نیز از مهم‌ترین دلایلی بود که پاسخ‌گویان غیرتهرانی برای جدا شدن از خانواده ذکر می‌کردند. اما این جدایی، فقط مقدمه‌ی استقلال به شمار می‌رود؛ به این ترتیب که فرد پس از جدا شدن از خانواده و تجربه‌ی زندگی دانشجویی در شهر دیگر ((پس از آن که طعم استقلال نسبی و آزادی‌هایی را چشیده است که در نتیجه‌ی هم‌مکان نبودن با خانواده ممکن می‌شود، به فکر تداوم بخشیدن و کامل کردن این استقلال پس از اتمام تحصیل افتاده است. در بسیاری از موارد، تحصیل و ارتقای فکری و گسترش جهان اجتماعی ناشی از آن فاصله‌ی فرد و خانواده‌اش را چنان زیاد کرده است که در عمل بازگشت نزد خانواده و از سر گرفتن زندگی پیش از تحصیل در نظر افراد غیر ممکن می‌شود و آنان حاضر به پرداخت هر هزینه و تحمل هرگونه سختی برای اجتناب از این وضعیت می‌شوند. گاه نیز بدون آن که مشکلی با خانواده در کار باشد، فرد به دلایل دیگری که بیشتر هویتی و شخصی هستند، تصمیم به ادامه‌ی زندگی جدا از والدین می‌گیرد. به هر حال آنچه در این بخش اهمیت دارد این است که زندگی دانشجویی در شهری دیگر (در روایت بسیاری از مصاحبه‌شوندگان ما) زمینه‌ساز شکل‌گیری ایده‌ی استقلال از خانواده در ذهن آنان و عملی کردن آن بود. برای مثال پاسخ‌گوی شماره‌ی ۸ این روند را چنین توضیح می‌دهد:

«اول که همون بهانه‌ی تحصیل بود دیگه. واسه تحصیل اومدیم. اون اوایلش یه کوچولو سخت بود، سخت هم نه، دیگه عادت کردیم. بعد اصن یه جوری شد که دیگه برگشت به خونه سخت شد. ینی اگه بخوای برگردی خونه انگار دیگه نمی‌تونی. کار نداره که اصن شهرستان یا تهرانش باشه، اصن جو خونه رو نمی‌شه تحمل کنی، ۴-۵ سال مستقل بودی، می‌تونستی واسه خودت فکر کنی، بری، بیای و برگردی، بعد که تو یه جمع محدود قرار بگیری شاید سخت باشه...»

برخورداری از انواع سرمایه‌ها

برخورداری فرد و خانواده‌ی او از انواع سرمایه‌ها نیز عاملی بود که امکان ذهنی و عینی جدا شدن فرد از خانواده را فراهم کرده بود، بسیاری از افراد با تکیه بر سرمایه‌های مختلف خود که قابل تبدیل به پول بوده‌اند، اقدام به ترک منزل والدین و شکل دادن زندگی مستقل کرده‌اند. برای مثال مصاحبه‌شونده‌ی شماره‌ی ۲۴ که برای شروع زندگی مستقل خود بر سرمایه‌ی اجتماعی خویش و اعتماد دوستان و آشنایانش تکیه کرده، می‌گوید:

« من وقتی که از خونه اومدم با ۱۲۰۰ تومن اومدم. واقعاً با ۱۲۰۰ تا تک تومنی اومدم. ...همون روزی که من تصمیم گرفتم، گفتم از امروز دیگه از امروز می‌رم، فکرشو کردم گفتم دوتومن سه تومن از فلانی دستی می‌گیرم، دوماهه، سه ماهه. یه جا یه خونه پیدا می‌کنم. ... بعد مثلن وسایل من قسطی خریدم، گاز و فرش و تخت و یخچال و همه چی. من حتا مثلن از خونه هیچی نیآورده بودم، فقط لباسمو آورده بودم. ... اجاره رو فقط تونستم بدم. قسط اولمو نتونستم بدم. ولی چون آشنا بود [قبول کرد]. »

پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۶ نیز که خانواده‌ی به نسبت ثروتمندی داشته و در نتیجه در مدرسه نیز دوستان برخوردار یافته است با کمک پدران همین دوستان، کار پیدا کرده و چند سالی زندگی خود را گذرانده است. او علاوه بر این، موفقیت تحصیلی خود را هم که تبدیل به جایزه‌های نقدی می‌شده است، به‌عنوان منبعی قابل اتکا و کمک‌کننده در نظر می‌گیرد.

« البته کمک دوستان و به خصوص پدران دوستانم هم خیلی مؤثر بود ... به واسطه‌ی اونا یه سری کارای اداری سبکی بهم پیشنهاد می‌شد که حقوقای نسبتن بالایی هم داشت و من می‌تونستم یه مدت مدیدی باهاش سر کنم. به غیر از اونم همیشه چون به خاطر جنبه‌های درسیم جایزه‌های متفاوت از این ور و اون ور برام میومد خودش کمک خوبی بود برای گذروندن زندگیم. »

اشتغال و داشتن درآمد یا به عبارتی دسترسی مستقیم به سرمایه‌ی اقتصادی نیز خود عامل زمینه‌ساز مهمی در تصمیم افراد به جدا شدن از والدین است و دایره‌ی کنش آنان را گسترده می‌سازد و امکان تصمیم‌گیری به ایشان می‌دهد. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان به اثرگذاری این عامل در استقلال‌شان از والدین نیز اشاره کردند. پاسخ‌گویان بسیاری سرمایه‌های مختلف خود را به پول تبدیل کرده و از آن برای شروع یا پیش‌برد زندگی مستقل‌شان استفاده کرده بودند. از این میان تبدیل موفقیت تحصیلی به پول و سپس مصرف آن، با توجه به طیف پاسخ‌گویان ما، از همه پرتکرارتر بود. این سرمایه‌ها گاه به شکل غیرمستقیم هم در تثبیت استقلال افراد نقش بازی کرده بودند، برای مثال پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۵ با داشتن خانواده‌ای متمول، امکان قرار

گرفتن در جریان چند و چون حقوقی معاملات را یافته بود و از این فرصت برای نشان دادن استقلال خود به پدرش سود جسته بود.

گسترش افق‌های پیش رو

از عوامل مهمی که ایده‌ی استقلال را به ذهن مصاحبه‌شوندگان آورده بود، آشنا شدن آنان با شکل‌های دیگر زندگی، هرچند نه به‌الزام بدیل‌های زندگی خانوادگی، بود. نفس مواجهه با امکان‌های متعدد و سبک‌های متفاوت زندگی، برخی ایستارهای ذهنی افراد را تغییر داده و بسیاری از مطلق‌ها را برای آنان نسبی کرده بود و به این ترتیب از سویی امکان اندیشیدن به جایگزین‌های زندگی خانوادگی و میل به بهبود زندگی شخصی برای آنان ایجاد شده بود و از سویی گاه فعالیت‌های اجتماعی یا ورود به محیط‌های اجتماعی بزرگ‌تر و افزوده شدن بعدی جدید به شخصیت افراد، اعتماد به نفس ایجاد تغییر در نحوه‌ی زندگی شخصی را به آنان داده بود. ورود به دانشگاه، رفتن به شهری دیگر، تجربه‌ی خوابگاه، شروع به فعالیت اجتماعی و شاغل شدن مقاطعی هستند که جهان اجتماعی افراد در آنها به یکباره گسترده می‌شود و نتایج مذکور را در پی می‌آورد. پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱ به تفصیل تأثیر برخی از این عوامل بر ذهنیت و نگاهش نسبت به زندگی خانوادگی و ارزش‌های مرتبط با آن را شرح می‌دهد که بخشی از آن را در این جا نقل می‌کنیم.

« قبل از این که بیام تهران تو اون ان جی او کار می‌کردم و تجربه‌ی جمع دختر-پسری داشتم. البته من خجالت می‌کشیدم و باهاشون حرف نمی‌زدما! ... قبل از این که وارد دانشگاه بشم اون تجربه یه کم برام رؤیایی کرد این استقلالو. بعد این مناسبات آدما رو دیدن تو این زمینه کلی ذهنیات منو نسبت به خودم و زندگی خونوادگیم تغییر داد. هی دیدن آدمایی که دارن جوهرهای دیگه‌ای زندگی می‌کنن و اتفاقی هم نمیافته. کار تو ان جی او ها خیلی به من کمک کرد. »

علت‌های وقوع پدیده

اگر همان‌طور که در ابتدای بخش پیشین توضیح دادیم شرایط زمینه‌ای را شروط لازم برای وقوع پدیده‌ی مورد مطالعه در نظر بگیریم، شرایط علی شروط کافی برای تحقق این امر هستند چنان‌که استراس و کوربین می‌گویند، «شرایط علی به حوادث یا وقایعی دلالت می‌کند که به وقوع یا رشد پدیده‌ای منتهی می‌شود. برای مثال اگر به شناخت پدیده‌ی درد علاقه‌مند باشیم ممکن است کشف کنیم که شکستگی ساق پا یا آرتروز می‌تواند منجر به درد شود... در

حقیقت یک علت به‌تنهایی به ندرت باعث ایجاد پدیده‌ای می‌شود» (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

در این بخش کوشیده‌ایم حوادث یا وقایعی را که مصاحبه‌شوندگان مان را به تصمیم استقلال رسانده‌اند، یا عناصر ذهنی‌ای را که منجر به انتخاب، شروع و تداوم زندگی مستقل شده‌اند، از میان گفته‌های آنان استخراج کنیم و فهرست مشروحو از آنها ارایه کنیم. نکته‌ای که در برشمردن علل وقوع این پدیده باید در نظر داشته باشیم آن است که بسیاری از مصاحبه‌شوندگان در پاسخ به این سؤال که «آیا اتفاق ویژه‌ای افتاد که از منزل والدین خود خارج شدید»، پاسخ منفی می‌دادند، البته در این مورد میان پاسخ‌گویانی که به خاطر تحصیل از خانواده جدا شده بودند و زندگی مستقل‌شان ادامه‌ی این روند بود و کسانی که مستقیم و به قصد استقلال خانه‌ی والدین خود را ترک کرده بودند، تفاوت‌هایی وجود داشت؛ درگروه اول اتفاق ویژه‌ای که خروج افراد را از خانه‌ی والدین میسر ساخته بود، همان قبولی در دانشگاه شهری دیگر بود و استقلال‌خواهی به تدریج و با چشیدن طعم زندگی به‌نسبت مستقل در آنان ایجاد شده بود. در گروه دوم نیز به‌تقریب نیمی از افراد در پی اتفاقی خاص، در این‌جا فقط مشاجره با خانواده یا فروپاشی خانواده، از آنان جدا شده بودند و نیمی نیز یا به دلایلی دیگر که بیش‌تر وجه ذهنی داشت یا در نتیجه‌ی اختلاف طولانی مدت با خانواده اقدام به آغاز زندگی مستقل کرده بودند. به‌نظر می‌رسد در همه‌ی موارد شرط کافی برای ترک منزل والدین و شروع زندگی مستقل، هویت‌یابی مستقل از آنان و داشتن تعریف جدا از خانواده برای خود^۱ است. به بیان دیگر جمع بودن تمام عوامل از تجربه‌ی زندگی در شهری دیگر گرفته تا اختلاف شدید با والدین به خودی خود نمی‌تواند موجب در پیش گرفتن زندگی مستقل شود و برای تحقق این شکل از زندگی، وجود عنصر ذهنی مذکور ضرورت دارد. در ادامه ابتدا به دلایل عینی‌ای که افراد برای این اقدام خود برمی‌شمردند اشاره می‌کنیم و سپس به بحث در باب عنصر ذهنی می‌پردازیم.

مشاجرات خانوادگی

این مؤلفه خود به دو شاخه تقسیم می‌شود؛ نخست اختلاف و مشاجره‌ی فرد با والدین و دوم فروپاشی خانوادگی در نتیجه‌ی اختلاف والدین.

«من و پدرم هم کلن اختلاف زیاد داریم، نه سر یه مقوله‌ی خاص، مثلن من از همون شونزده سالگی و اینا سیگار می‌کشیدم و اینا مخالف بودن و مخصوصن از وقتی فهمیدن هی مخالف‌تر شدن و خلاصه سر بعضی از همین اختلاف‌ها هی کانتکت بین من و بابام پیش میومد و... بعد چیز

کرد بابام سر همین قضیه دیدم که یه روز ماشینو فروخته، ...بعد من رفتم خونوی مادر بزرگم اینا، قهر کردم ... سر این قضیه که شد خیلی رابطه‌ی من باهاشون کم‌رنگ شد ...» (پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۵).

اما موارد دیگری نیز بودند از جمله پاسخ‌گوی شماره‌ی ۳، که دلیل جدا شدن خود از خانواده را از میان رفتن رابطه‌ی پدر و مادر و فضای غیر قابل تحمل خانه می‌دانستند. او پس از تشریح رابطه‌ی بسیار خوب پدر و مادرش، روند خیانت پدر به مادر و ضربه‌ای را که از او خورده است، بیان می‌کند و همین را مهم‌ترین عامل ترک خانه می‌داند:

« خوب شما حساب کن از یه همچین رابطه‌ای بررسی به این‌جا. شما اصن می‌بری. مادر من اصن دچار یه شوک شده بود، مگه می‌شه؟ قربون اونایی که همیشه دعوا داشتن ولی این جور یه دفته زنده بودن به هم... »

در مواردی که افراد در نتیجه‌ی فضای ناآرام خانوی والدین اقدام به ترک آن کرده‌اند، از میان رفتن واحد یکپارچه و منسجمی که آنان را در بر گرفته بوده و خود را در آن و با آن تعریف می‌کرده‌اند، آنها را به بازتعریف هویت خود واداشته و در نهایت منجر به شکل‌گیری هویتی فردیت‌یافته شده است و همین امر زندگی مستقل را برای آنان معنا و ضرورت بخشیده است. گذشته از این مصاحبه‌شوندگان به عوامل مختلف دیگری هم اشاره می‌کردند که به‌نظر می‌رسد همگی در نتیجه‌ی منتزع شدن از خانواده در ذهن و قایل بودن به حقوق فردی و انسانی برای خود و میل به استیفای آن حقوق ریشه داشته‌اند که هر یک را به اختصار مورد اشاره قرار می‌دهیم.

دشواری ادامه‌ی زندگی با والدین

از دلایل مهم و قابل توجهی که پاسخ‌گویان برای استقلال خود ذکر می‌کردند، این بود که زندگی روزمره با والدین و رعایت استانداردهای آنان برای‌شان بسیار دشوار شده بود و فکر می‌کردند دیگر وقت استقلال است، البته ایده‌ی استقلال با این توجیه و بدون مشاجره با والدین فقط برای مردان محقق شده بود و زنان اگر هم در اصل چنین دلیلی برای جدا شدن از والدین خود داشتند، در عمل پس از مشاجره از آنان جدا شده بودند، به بیان دیگر در خانواده‌ها استقلال پسران برای ساختن زندگی خویش معنادار است و با آن برخورد پذیراتری می‌شود تا استقلال دختران به همین منظور. پاسخ‌گوی شماره‌ی ۲۴ این امر را چنین توضیح می‌دهد:

« من یکی از دلیلی اصلی‌م اینه که یه سری رفتاری که من خودم می‌پسندیدم، اونا نمی‌پسندیدن؛ من نمی‌پسندیدم، اونا می‌پسندیدن. چون همه هم از خونوی ما رفته بودن، ازدواج کردن رفته بودن. اینه که خودمم اون خونه برام سخت شد... کلن من خودم تزم این بود

که یعنی خانواده‌ی خودمم تزشون این بود، پسر می‌تونه از ۱۸ سالگی واقعن می‌تونه رو پای خودش وایسه من خودمم پدرم اعتقادش این بود.»

نداشتن قصد ازدواج

نداشتن قصد ازدواج از دیگر دلایل تصمیم افراد به کسب استقلال بود. تعدادی از پاسخ‌گویان هنگام برشمردن دلایل اقدام به زندگی مستقل، می‌گفتند که چون قصد ازدواج نداشته‌اند، و جدا شدن از خانواده از راه ازدواج را برای خود نامحتمل می‌دانسته‌اند و معتقد بوده‌اند یک روز باید از والدین خود جدا شوند، اقدام به این کار کرده‌اند.

« بعدشم این که از اون جایی که من هیچ پیش‌زمینه‌ی ازدواج نداشتم راجع به خودم یعنی هیچ وقت این تفکرو نداشتم که من ازدواج می‌کنم، فکر می‌کردم که تو باید از یه جایی شروع کنی دیگه. یعنی دیر و زود داره ولی به هر حال باید از خانواده‌ت جدا شی» (پاسخ‌گوی شماره ۲).

هویت‌یابی مستقل از خانواده

همان‌طور که در ابتدا گفتیم در این بخش قصد فهرست کردن شروط کافی را داریم، اما قصدمان از اشاره به این موارد که در بخش زمینه‌ها نیز پیش کشیده شده‌اند، آن است که راه باریکی برای دست‌یابی به نگرش مصاحبه‌شوندگان به خود و حقوق‌شان باز کنیم. در مجموع مصاحبه‌ها آن‌چه آشکارا خودنمایی می‌کرد، هویت‌یابی مستقل از خانواده و به‌ویژه مستقل از والدین مصاحبه‌شوندگان بود. آنان زندگی خود و سرنوشت خویش را جدا از والدین خود می‌دانستند و معتقد بودند هر کس بایستی به راه خودش برود و از یک بار فرصت زندگی خود استفاده کند. همان‌طور که گفتیم به‌نظر می‌رسد علت اصلی اقدام به شروع و ادامه‌ی زندگی مستقل همین امر باشد. این فردیت و هویت‌یابی مستقل در جای‌جای مصاحبه‌ها به چشم می‌خورد و به راه‌های مختلف از کاربرد پرسامد ضمیرهای شخصی تا بیان مستقیم جدایی سرنوشت از والدین بیان می‌شد.

« کلن از وابستگی خانوادگی چندان خوشم نیامد چون فکر می‌کنم که خیلی آدمو محدود می‌کنه تو خیلی از کارایی که تو قراره بکنی، کاملن این اتفاق میافته... من این طوری فکر می‌کنم و خیلی برام هم بدیهیه که لازمه‌ی زندگی اینه که تو مستقل بشی... من معتقدم که تو یه بار به دنیا میای و یه بار حق زندگی داری و همون حقم به مامانم اینا می‌دما یعنی اگه یه جایی کاری بکنن که شاید حتی تأثیر رو زندگی منم بذاره بهشون حق می‌دم که این کارو بکنن ولی انتظار دارم که اونا هم همین کارو بکنن» (پاسخ‌گوی شماره ۲).

پاسخ‌گویان بسیاری نیز بودند که هنگام صحبت کردن از خانواده‌شان خود را به‌طور کامل از آنان جدا می‌کردند و نوعی احساس تمایز آمیخته به برتر دانستن خود در گفته‌ی ایشان مشهود بود. برای مثال پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۸ می‌گوید:

« خانواده‌ی من یه خانواده‌ی بیش از هر چیزی فقیر هم به لحاظ مالی هم به لحاظ فرهنگی و هم به لحاظ اجتماعی حتی، یعنی یه روابط خیلی بسته و محدودی داره، و هم‌زمان خیلی غنای عاطفی داره، توی جنوب شهر تهران، جوادیه. به حضورت عرض شود که پر جمعیت، من بچه‌ی هفتم اون خانواده‌م، ته تغاری و دقیقن تنها کسی که تو اون خانواده کار فکری انجام می‌ده کار فرهنگی انجام می‌ده، با کتاب سر و کار داره.»

همان‌طور که می‌بینیم این پاسخ‌گو هیچ‌یک از ابعاد «فقر» خانواده‌اش را متوجه خودش نمی‌بیند و خود را از آنان جدا در نظر می‌گیرد. چنین موضع‌گیری‌هایی نسبت به خانواده‌ی راهیابی در گفته‌های تعداد زیادی از پاسخ‌گویان دیده می‌شد که آشکارا حکایت از هویت‌یابی مستقل این افراد داشت.

در مطالعه‌ی روند استقلال‌یابی و تداوم زندگی مستقل افراد توجه به نکته‌ی دیگری هم لازم است؛ تعداد قابل‌اعتنایی از افراد مورد مطالعه‌ی ما به‌طور مستقیم از خانه‌ی والدین به زندگی مستقل دائمی منتقل نشده بودند و هریک از آنان گونه‌ای مرحله‌ی انتقالی را بین این دو دوره پشت سر گذارده بودند که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

مرحله‌ی انتقالی

چنان که از تجربه‌ی بسیاری از مصاحبه‌شوندگان برمی‌آید، زندگی مستقل ابتدا به ساکن آغاز نشده و مرحله‌ای میان این شکل زندگی و زندگی قبلی با والدین وجود داشته که آنان را برای شروع زندگی مستقل آماده کرده است. این مرحله برای کسانی که به قصد تحصیل شهر محل سکونت خانواده‌شان را ترک کرده بودند، همان زندگی دانشجویی در خوابگاه و یا خانه‌ی دانشجویی بود و برای کسانی که به این قصد از خانه‌ی والدین خود بیرون نیامده بودند، موارد مختلفی از زندگی در منزل مادر بزرگ، کارگاه، خوابگاه (در شهر محل سکونت والدین)، منزل دوستان، اتافی از دفتر یک ان جی او و یا حتی زندگی مستقل شکست خورده بود. در این مراحل انتقالی از سویی فرصت مقایسه برای افراد فراهم می‌شود و از سویی آنان آمادگی اقتصادی و اجتماعی شروع زندگی مستقل را می‌یابند. زندگی دانشجویی برای آن دسته از افراد که به قصد استقلال‌یابی تحصیل در شهری دیگر را انتخاب کرده بودند، حکم مرحله‌ی انتقالی را دارد و برای آن دسته که اتافی به شهر دیگری رفته بودند، زمینه‌ای برای شکل‌گیری ایده‌ی استقلال بوده است.

اما کسانی که به قصد تحصیل در شهری دیگر خانه‌ی والدین را ترک نکرده بودند، وضعیت متفاوتی داشتند و مراحل انتقالی دیگری را پشت سر گذارده بودند، پاسخ‌گویان شماره‌ی ۱۵ و ۱۶ که هر دو در سنین پایین و پس از مشاجره با والدین از منزل آنان خارج شده بودند، مدتی را در منزل مادربزرگ مادری خود گذرانده بودند تا مقدمات زندگی مستقل‌شان فراهم گردد. پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۵ می‌گوید:

« من رفتم خونه‌ی مادربزرگ‌اینا قهر کردم... سر این قضیه که شد خیلی رابطه‌ی من باهاشون کم‌رنگ شد مثلن من سه چهار ماه خونه‌ی مادربزرگم بودم شاید ۶-۵ بار یا ۱۰ بار حداکثر باهاشون صحبت کردم تلفنی و دو بار مثلن دیدمشون بعد خوب این خیلی تحول بزرگی بود تو زندگی من تو ۱۸ سالگی فاصله گرفتن و اینا... »

اما دوره‌ی انتقالی برای پاسخ‌گوی شماره‌ی ۱۲ زندگی در خوابگاه بوده است در حالی که دانشگاه و خانواده‌اش هر دو در تهران بوده‌اند و او که تصمیم به جدا شدن از خانواده گرفته اما هنوز توان آن را نداشته است، مدتی در خوابگاه اقامت می‌کند و با مقایسه‌ی زندگی خانوادگی و زندگی بدون حضور خانواده، دومی را برمی‌گزیند.

« تا وقتی که دبیرستانم تموم بشه به لحاظ جغرافیایی فرصت و امکان این نبود که از خانواده ام جدا شم اما وقتی اومدم دانشگاه این امکان فراهم شد؛ خوابگاه، دیگه مجبور نبودم پول اجاره بدم... تا اینکه کارای بزرگ‌تری کردم و پول گیرم اومد و درسم تموم شد خونه اجاره کردم و واسه خودم مستقل شدم. »

پاسخ‌گوی شماره‌ی ۳ نیز مدت‌ها در کارگاه‌های عمرانی زندگی کرده است.

« اقماری شدم کاری که انتخاب کردم شد تو بیابون ۲۳ روز کار، ۷ روز مرخصی. من مرخصی‌ها رم دیگه نمی‌اومدم به دفته می‌دیدم ۴ ماه من نمی‌اومدم مرخصی. دیگه آروم‌آروم من عوض شدم، ... من خوب پالایش‌گاه ایلام بودم، ... ۵ ماه نیومدم تهران. ۲۳ روز کار می‌کردم، ۷ روزم رو می‌رفتم عراق، دوباره برمی‌گشتم دوباره رستم رو می‌رفتم عراق... »

پدیده / مقوله‌ی محوری

پدیده به گفته‌ی استراس و کوربین، «پدیده و فکر محوری، حادثه، اتفاق یا واقعه‌ای است که سلسله‌ی کنش / کنش متقابل به سوی آنها رهنمون می‌شوند تا آنها را اداره یا با آنها به صورتی برخورد کنند یا این که سلسله رفتارها بدانها مرتبط‌اند» (استراس و کوربین، ۱۳۸۷: ۹۷). بدین ترتیب می‌توان گفت که پدیده یا مقوله‌ی محوری ما استقلال است که تمام آن چه در این کار کشف و بررسی شده است، حول آن سازمان می‌یابد. استقلال را «بدون مداخله‌ی کسی کار خود را اداره کردن» (فرهنگ عمید) معنا کرده‌اند و در این تحقیق نیز به تقریب به همین معنا

به کار رفته است. موضوع مورد مطالعه‌ی ما - استقلال از خانواده - در افراد مختلف مورد بررسی، درجات مختلفی داشت و از استقلال کامل و تثبیت‌شده و دیرپا تا استقلال نیم‌بند و لرزان و نوپا در تغییر بود. برخی هم به لحاظ ذهنی و هم به لحاظ عینی از خانواده مستقل شده و تعداد اندکی با وجود استقلال مکانی هنوز به خانواده‌ی خود وابستگی ذهنی داشتند و هویت مستقلی از آن خود شکل نداده بودند.^۱ اما به هر تقدیر همین استقلال عنصر مشترک میان همه‌ی مصاحبه‌شوندگان است که گاه ابتدا در ذهن سوژه و سپس در عینیت زندگی او پدیدار می‌شود، گاه این دو هم‌زمان‌اند و گاه جبر بیرونی و شرایط عینی فرد را به استقلال ذهنی سوق می‌دهد.

این تحقیق حول محور «استقلال» می‌گردد که در بسیاری از مواقع تحت شرایط اجبار و تحمیل ارزش‌ها و اقتضانات دنیای مدرن، به‌طور مشخص نیاز و میل همگانی (افراد و خانواده‌هایشان) به کار و تحصیل، در کنار توسعه‌ی نامتوازن و در نتیجه مهاجرت به شهری بزرگ‌تر در زندگی افراد ایجاد و عامل رشد می‌شود. مصاحبه‌شوندگان بسیاری نیز در نتیجه‌ی زندگی در شرایط مدرن و فردیت‌یابی ملازم با آن نیاز به استقلال پیدا می‌کنند و خود می‌کوشند مقدمات آن را فراهم سازند. هر دو گروه با جدا شدن از خانواده متحمل هزینه‌هایی شده و دستاوردهایی داشته‌اند و برای ایجاد، تداوم و حفظ استقلال خود استراتژی‌های رنگارنگی را به کار بسته‌اند. پس می‌بینیم که استقلال می‌تواند تمام عناصر مطرح شده در تحقیق پیش رو را توضیح دهد و آنها را گرد هم آورد و بنابراین رواست که آن را «مقوله‌ی محوری» این تحقیق بدانیم.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آنچه در پایان مطالعه‌ای که با نظریه‌ی مبنایی انجام شده است، حاصل می‌شود بیش از آن که توضیحی نظری از پدیده‌ی مورد مطالعه باشد، توصیفی دقیق برآمده از مطالعه‌ی دقیق و بررسی همه‌ی جوانب آن است و ناممکنی یا دست‌کم دشواری پل زدن از توصیف به‌نظریه در این نوع تحقیقات از نقدهای جدی وارد شده بر این روش است. اما همان توصیف فربه و همه‌جانبه‌ای هم که از این نوع مطالعات حاصل می‌شود، از نظر به دست دادن نگرشی کلی و کمک به تحلیل‌های بعدی دست کمی از توضیحات نظری ندارد.

۱. در میان این گروه جاذبه‌های شهر تهران و کار کردن دلیل اصلی زندگی نکردن با والدین بود و پاسخ‌گویان اظهار می‌داشتند که اگر والدین‌شان در تهران بودند، یا در شهر خودشان امکانات تهران در دسترس بود، به‌یقین با آنان زندگی می‌کردند.

پس از تذکر بالا زمان آن رسیده است که توصیف نظری و کلی حاصل از این مطالعه را به اجمال و به نحوی که قابل کاربرد در تحلیل‌های دیگر باشد، بیان کنیم.

پرسش اصلی ما در مقاله‌ی حاضر این بود که ابعاد تجربه‌ی زندگی مستقل از خانواده‌ی گروه مورد مطالعه چیست. بنابراین نظریه یا توصیف فرجه برآمده از تحقیق نیز بایستی پیش از هر چیز ناظر به این پرسش باشد. در مجموع از این مطالعه دریافتیم در زمینه‌ای با ویژگی الف) تقابل عینی و ذهنی مرکز و پیرامون (تهران و غیر تهران) و در شرایطی که ب) در مواردی اساسی چون دین و سبک زندگی میان افراد و خانواده‌هاشان تعارض وجود دارد و از سویی ج) استقلال به مثابه عنصری تربیتی مورد تأکید خانواده‌ها قرار می‌گیرد در حالیکه رفتار آنان خود نقیض استقلال فرزندان‌شان است یا د) در فضای خانوادگی پرتنش، هنگامی که افق‌های پیش روی فرد گسترده می‌شوند و هم‌زمان او سرمایه‌هایی قابل تبدیل به پول و قابل اتکا در اختیار دارد (عوامل زمینه‌ای یا شروط لازم)، ه) هنگامی که فرد مستقل از خانواده هویت‌یابی کند و و) تلنگرهایی چون مشاجره با خانواده به او زده شود یا عرصه را در زندگی با والدین بسیار تنگ ببیند، به‌ویژه ز) اگر برنامه‌ی مشخصی برای ازدواج در کوتاه مدت نداشته باشد (شرایط علی یا شروط کافی)، تصمیم به جدا کردن مکان زندگی و در نتیجه سرنوشت خود از والدین می‌گیرد. در موارد بسیاری خروج از منزل والدین و ورود به منزل شخصی بی‌فاصله انجام نمی‌شود و مرحله‌ای انتقالی برای مهیا کردن شرایط زندگی مستقل میان این دو دوران قرار داده می‌شود (مرحله‌ی انتقالی).

چنان که پیش‌تر نیز ذکر کردیم، فردگرایی سوبه‌هایی مثبت از جمله خوداتکایی، خودمرجعی و خود مسئولی دارد که همه‌ی این‌ها از خلال پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان و بررسی شیوه‌ی زندگی آنان قابل ردیابی است و در مقابل، از میان سوبه‌های منفی این مفهوم، خودشیفتگی به نحوی بارز به چشم می‌خورد^۱ و خودخواهی و انزوا قابل مشاهده نیستند. علاوه بر این اگر با عینک فردی‌سازی و فرآیندهای آن به موضوع بنگریم به وضوح تأثیرات فردی‌ساز جامعه، بازار کار، تعلیم و تربیت و ارزش‌های مدرن تقویت‌کننده‌ی زندگی به مثابه پروژه‌ای فردی را ملاحظه خواهیم کرد، تقابل تهران و غیر تهران، مشروعیت کار و تحصیل در شهر دیگر، وجود امکاناتی از قبیل خوابگاه و جوایز تحصیلی به مثابه تسهیل‌گر استقلال و در نگاهی کلی‌تر، هویت‌یابی مستقل افراد از خانواده را می‌توان در پرتو این مفهوم بهتر فهمید.

۱. این امر در پیامدهای موضوع مورد مطالعه به تفصیل شرح داده می‌شود که خود موضوع مقاله‌ی جداگانه‌ای است.

منابع

- استراس، آنسلم، کوربین، جولیت (۱۳۸۷) *اصول روش تحقیق کیفی نظریه‌ی مبنایی رویه‌ها و روش‌ها*، ترجمه‌ی بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بک گرنسهایم، الیزابت (۱۳۸۸) *خانواده در جهان امروز*، ترجمه‌ی افسر افشارنادری، بی‌تا مدنی، تهران: بی‌جا.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- فلیک، اووه (۱۳۸۸) *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت در عصر جدید*، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳) *جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- لطیفی، مارال (۱۳۹۰) «مطالعه‌ی زمینه‌ای زندگی مستقل از خانواده در میان جوانان ساکن شهر تهران»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد رشته‌ی مطالعات جوانان، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- مردیها، مرتضی (۱۳۸۷) *فضیلت عدم قطعیت*، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- میرزایی، حسین (۱۳۸۴) «بررسی جامعه‌شناختی فردگرایی در ایران (با تأکید بر پیمایش ساکنین شهر تهران)»، رساله‌ی دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- وثوقی، منصور، میرزایی، حسین (۱۳۸۷) «فردگرایی: تأملی در ابعاد و شاخص‌ها»، *نامه‌ی علوم اجتماعی*، شماره‌ی ۳۴.
- Goldscheider, Calvin, Goldscheider, Frances (1998): "The Effects of Childhood Family Structure on Leaving and Returning Home", *Journal of Marriage and Family*, Vol. 60, No. 3 (Aug., 1998), pp. 745-756.
- Goldscheider, Calvin, Goldscheider, Frances (1999): *Changes in Returning Home in the United States*, Source: Social Forces, Vol. 78, No. 2, pp. 695-720.
- White, R., Naomi (2002): "Not Under My Roof!": Young People's Experience of Home, *Youth & Society*, 34: 214.
- Henn, Matt, Weinstein, Mark, Foard, Nick (2006) , *A Short Introduction to Social Research*, London: Sage publications.
- Hildenbrand, Bruno (2006), *Anselm Strauss, in A Companion to the Qualitative Research*, Edited by Uwe Flick, Ernst von Kardorff and Ines Steinke, Sage Publications.
- Outhwaite, William (2006), *The Blackwell Dictionary of Modern Social Thought*, Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Shaw, Ian, Gould, Nick (2001), *Qualitative Research in Social Work*, New Delhi: Sage Publications.
- Turner, Bryan S .(2006), *The Cambridge Dictionary of Sociology*, New York: Cambridge University Press.
- Maxwell, J. (2004), *Qualitative Research Design: An Interactive Approach (2nd ed.)*. London: Sage Publications.
- <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=120312>

